

بقلم: آقای ایزدیار

آذربایجان و زبان آذری

هر وسیله و سببی که عقلا و دانشمندان جهان خواسته‌اند بدان وسیله بین افراد بشر یگانگی و الفت و اتحاد برقرار نمایند و این جنس دو بار را بیکدیگر مربوط و مانوس ساخته از اجتماع افراد مختلف العقیده بیکر واحدی بوجود آورند متاسفانه همان وسایل و اسباب باعث خصومت و افتراق و موجب جدائی و نفاق بین مردم شده است گویی خالق جهان و نگاهدارنده کون و مکان چنین خواسته است که افراد بشر هیچگاه در هیچ مورد باهم متفق و متحد نشده و برریش و آئین فرد و واحد بنیان زندگانی اجتماعی خود را استوار نسازند و باید نوع بشر در هر عصر و زمان موضوع مخاصمتی که باب آن عصر و مورد پسند آن زمان باشد از قبیل اختلاف دین، آئین مذهب، وطن مسلك، ملیت، سکونت، دریا، منطقه، نژاد، زبان و غیره را بهانه و مستمسک قرار داده بیکدیگر بتازند و خون همدیگر را روی اندیشه‌های باطل بریزند و تا کره ارض بدور خورشید میگردد بوسایل و عناوین گوناگون متمشیت شده این جنگ و جدل را روی هیچ و بوج ادامه دهند آری باید اینطور باشد زیرا همین جنگ و جدل و کشمکش و کوشش است که نوع بشر را بترقیات عظیم نایل نموده اقوام و نژادهای منحط و پست را بانقراض و مرگ سوق داده و مللی را که در خور حیوة حقیقی و شایسته زندگانی واقعی هستند بمدارج اعلای تمدن و عظمت و انسانیت میرساند آن روزی که صلح کل در جهان برقرار شود و دشمنشیرها تا ابد در نیام بماند و اقوام و امم برای همیشه از جنگ و کشمکش آسوده و فارغ شوند آن روز ابتدای رکود عالم انسانی و آخرین ساعات پیشرفت علوم و تمدن و صنایع خواهد بود البته اگر در مزاج دهر و عالم طبیعت جنگ و جدل نمیبود و کلیه موجودات ذیروح از کوچکترین هوام و حشرات گرفته تا این حیوان دو پا که حکما حیوان ناطقش خوانده‌اند تمام عمر خودشانرا بدون رنج و تعب و جنگ و جدل بسر میبردند و همه در آغوش الفت و مودت و بالتساوی از خوان نعمات طبیعت بهره‌مند

میشدند بسیار بسیار خوب بود چه عالمی بهتر ازین چه زندگانی شیرین تر ازین حتی
 اگر کلیه جانداران بویژه این گل سرسبد افرینش برای تحصیل رزق و روزی و تهیه
 وسایل زندگی محتاج کار و کوشش نمیبود و هرروز رزق و روزی انسان (مانند قوم
 بنی اسرائیل در عصر موسی) مرتباً بازنویس از آسمان فرود می آمد و بنده و سرکار
 عالی در چله سخت زمستان مطلقاً از پشت کرسی تکان نمیخوردیم چه قدر خوب
 بود چه قدر این قسم زندگی مسرت بخش بود ولی متأسفانه اساس خلقت و جهان بر کار
 و کوشش و جنگ و جدل منبسط شده استوار شده باید افراد انسانی و کلیه اقوام و امم پیوسته
 در راه زندگانی و تنازع بقا و وصول بمقصود و رسیدن بآن سعادت موهوم که شیخ و
 خیالی بیش نیست همواره بایکدیگر بجنگند باشد که بهزار خون دل شاهد مقصود
 یا دلبر خیالی خود را در آغوش کشند. مقدمه مفصل از موضوع اصلی منحرف و خارج
 شدیم. یکی از وسایل اتحاد و الفت در بین مردم که باید نخستین علامت تشخیص يك
 قوم و مایه امتیاز و جدا کردن آن از سایرین شمرد همانا زبان یعنی همزبانی است
 که تاثیر خاصی در نزدیکی و الفت بین افراد بشر دارد حتی اثر آن از وحدت آئین
 و مذهب هم زیادتر است زیرا امتحان شده دو نفر که بزبان واحد تکلم میکنند و او
 در کیش و آئین بایکدیگر موافق و متحد نباشند بازین آنان بر اثر همزبانی انس و
 الفتی ایجاد میشود در صورتیکه بهیچ وجه میان يك نفر هندی و يك نفر مراکشی که
 هر دو مسلمان باشند استیناس و همدستی ایجاد نمیشود اتفاقاً همین وسیله (همزبانی)
 که دسته دسته افراد بشر را باهم مجتمع نموده است در این عصر بهانه و دست آویزی
 برای پیشرفت مقاصد سیاسی شده و مغرضین و بداندیشان مقاصد شیطانی خود را که
 عبارت از جهانگیری و تسلط بر اقوام مجاور است بدین وسیله میخواهند تامین نمایند
 چنانکه از نیم قرن باینطرف می بینیم که جراید ترکیه و قفقاز همواره ترك زبان بودن
 سکنه آذربایجان را بهانه و مستمسک قرار داده و بحال چند میلیون سکنه ترك زبان
 این کشور که مطیع دولت و حکومت فارس زبان ایران هستند غصه خوریه می کنند
 مرئیها می سرایند این دایه های مهربانتر از مادر که مفهوم ملیت را در همزبانی
 پنداشته اند سکنه ایرانی الاصل آذربایجان را که هسته مرکزی این ملت و در ایران

دوستی و وطن پرستی سرآمد تمام سکنه ایران میباشند با اقوام دیگری که در این کشور زندگی می کنند از قبیل کرد، لر، فارس، بختیاری، بلوچ، قشقایی و غیره بیگانه دانسته و آذربایجانی ترك زبان را ازلیست قوم ایرانی خارج می شمارند این بدخواهان و بیخردان هنوز ندانسته یا نمیخواهند بدانند که اقوام مختلفی که در این کشور بعنوان اتباع ایران در زیر لواء شیر و خورشید زندگی میکنند قبل از هر تعیین و تشخیص ایرانی هستند یعنی اول ایرانی هستند بعد کرد، اول ایرانی هستند بعد لر، اول ایرانی هستند بعد ترك، اول ایرانی هستند بعد فارس و قس علیهذا و آن قدر مشترك و رشته مودت که ۱۶ ملیون سکنه این کشور را مانند تار و پودیم پیوسته ایرانی بودن است گذشته از آن لازمه ملیت و وحدت لسان نیست اهالی سویس امروز بسر زبان (فرانسه - آلمانی - ایتالیایی) تکلم میکنند ولی چون در یک منطقه جغرافیایی زندگی میکنند و مطیع یک حکومت و قانون هستند و در نفع و ضرری که بکشورشان میرسد همه سهم و شریکند ملت واحد محسوب میشوند بدیهی است در اعصار سابق معنی و مفهوم ملیت غیر از این بوده یعنی بنای وحدت ملی اغلب اقوام مبتنی بر وحدت کیش و آئین بوده است و مردمی که دارای مذهب و آئین مشخص معینی بوده اند ملت واحد محسوب میشده اند چنانکه تاریخ اسلام نیز حاکی است که در صدر اسلام کلیه ملل مسلمان اعم از عرب عجم مصری ترك هندی مراکشی و غیره بعبارة اخری تمام اقوام و مللی که در زیر پرچم توحید اسلام جمع شده بودند خود را ملت واحد میدانستند و همین اقوام و ملل متنوع مختلف بودند که با ایجاد یک تمدن درخشان عالی موفق شدند که مورخین اروپا بعبوض آنکه نام آنرا تمدن اسلام بگذارند بسلط تمدن عرب نامیده اند منشاء این اشتباه و تسمیه غلط از اینجاست که چون این تمدن در ظل شریعت ایجاد گردیده و شنك اول آن بدست عرب گذاشته شده بدین جهت تمدن عرب نامیده شده و حال آنکه هر کس میدانند در ایجاد اساس این تمدن تمام اقوام و مللی که بقبول آیین مبین اسلام مفتخر و سرافراز شده بودند (بویژه ایرانیان که بانی خصه مهم آن بوده اند) شرکت داشته اند

برادران ترك زبان مسلمان ما که در شمال رود ارس سکونت دارند و از بیست

سال باینطرف بر اثر يك نوع جنون و مالیخولیا یا بواسطه اجرای دستور دیگران نام منطقه مسکونی خود را تغییر داده با کوو گنجه و شکمی و شیروان و مضافات آن را موسوم بآذربایجان نموده اند و این تسمیه غلط را مجوزی برای یکی شدن دو آذربایجان (یا الحاق آذربایجان ایران بقفقاز) میدانند خودشان بهتر از همه اطلاع دارند که تا يك قرن پیش قفقازیکی از ایالات ایران بوده که بر اثر حوادث روزگار از این کشور جدا و منتزع شده نانیآ آذربایجان قفقاز کشور مستقلی نیست که بمیل و دلخواه خود بتواند قطعه از کشور دیگران را ب خاک خود الحاق نماید و خود یکی از ایالات و جمهوریهای کشور پهناور شوروی است که فرمانبردار و مطیع صرف حکومت مرکزی ساوتیک روسیه است ثالثاً آذربایجان واقعی که کرسی آن تبریز است همیشه عضولاینفک ایران و افتخار ایران و ایرانیان و پیوسته روح و سر و جسم و جان ایران بوده و در موارد کثیره علاقمندی خود را بایران (حتی در نهضت قلابی اخیر آذربایجان نیز) عملاً نشان داده و کسانی را که میخواسته اند بنام ترک زبانی ویرا فریب داده از دامان مادر وطن جدا نمایند بایک قیام مردانه ایشان از سر حدارس بیرون رانده است بعد ازین هم بهمین طریق عمل خواهد نمود هر کس بخواهد ناهش را از لیست اقوام شرافتمند ایرانی خارج کند دهنش را خرد خواهد کرد در خاتمه مقاله برای روشن شدن ذهن اغلبی از هموطنان که چنین می پندارند سکنه آذربایجان ترک هستند و از قدیم ایلام تا امروز پیوسته بزبان ترکی گفتگو میکردند و متوجه این مطلب نبوده و نیستند که زبان مردم بومی آذربایجان تا قبل از فتنه مغول زبان آذری بوده و زبان ترکی که فعلاً بدان تکلم میکنند زبانی است تحمیلی و عارضی با مراجعه ب کتب و نوشته های نویسندگان قدیم و جدید مختصری از تاریخ آذربایجان و زبان آذری که شعبه از زبان فارسی و تا قبل از هجوم مغول در آن ایالت رایج بوده است تهیه کرده بعرض خوانندگان گرامی ارمنان میرسانیم.

حدود آذربایجان

آذربایجان از قدیم ترین عهد تاریخی باتفاق عموم مورخین جزو مهم از کشور ایران بوده و اسم این ایالت را پیش از استیلای اسکندر ماد کوچک میگفته اند

اگرچه بعضی اوقات این ایالت که جزو لاینفک ایران بوده و هست گاهگاه از طرف بعضی ملت‌های مجاور مانند روم خزر ترك اشغال میشد یا برخی از امراء محلی بفکر خود سری افتاده چند روزی دم از استقلال میزدند ولی جریان این حالات بمنابه ابر تابستان ثبات و دوامی نداشته پس از چندی مغلوب قوه مرکزی شده بحالت نخستین بر میگشت حدود آن هم هر چند گاهگاه بر حسب ضعف و قوه سلاطین و ولایه تغییر مییافت و گاهی تا دریای سیاه و کوه‌های قفقاز ممتد میشد ولی حدود حقیقی آن از شمال بفقاز که سابقاً آنجا اران یا الان می‌گفتند و از مشرق ببحر خزر و کیلان و از مغرب بقسمتی از کردستان و ارمنستان و از جنوب بکردستان و خمسه منتهی و محدود میشده است

(زبان آذربایجان در صدر اسلام)

باتفاق کلیه مورخین زبانی که در قرون اول اسلامی اهالی آذربایجان بیان تکلم مینموده اند قسمی از زبان فارسی بود که آنرا آذری مینامیدند در مرات البلدان نقل از مرصد الاطلاع و معجم البلدان کرده میگوید اهالی آذربایجان زبان مخصوصی دارند موسوم بآذری که غیر از خودشان دیگری نمی‌فهمند ابن خوقل در کتاب المسالك و الممالک مینویسد زبان مردم آذربایجان و بیشتری از مردم ارمنستان فارسی و عربی است لیکن کمتر کسی به عربی سخن گوید و آنانکه بفارسی سخن گویند به عربی نفهمند تنها بازرگانان و صاحبان املاک که با حکام عرب سروکار دارند به عربی گفتگومی‌توانند نمود مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف مداز آنکه ولایات ایران را از آذربایجان و ری و طبرستان و غیره شرح میدهد میگوید تمام این شهرها و ولایات يك کشور است و زبان همه فارسی است اگرچه اندك تفاوتی در لهجه دارند مقدسی در احسن التقاسیم مملکت ایرانرا بهشت قسمت بخش کرده و آذربایجان را یکی از آن قسمت‌ها می‌شمارد سپس میگوید زبان مردم این هشت اقلیم عجمی و فارسی باشد الا اینکه بعضی از آنها دری و برخی منقلقه (یعنی فهمیدن آن مشکل است) میباشد و

همگی را پارسی نامند بمعانی در کتاب الانساب حکایت ابوزکریای خطیب تبریزی را با ابوالعلاء معری ایراد نموده از خطیب مذکور روایت میکنند که او میگفت هنگامیکه در معرّة النعمان نزد ابوالعلاء معری درس میخواندم روزی یکی از همشهریان تبریزی خود را دیدم که از در مسجد داخل شد من دو سال بود که در معرّه بودم و کسی از همشهریان خود را ندیده بودم از استاد خود اجازه گرفته نزد همشهری^۱ خود رفتم و با وی بزبان آذری بسیار صحبت کردم پس از آنکه بحضور استاد باز گشتم برسید این چه زبانی بود که گفتگو میگردید گفتم این زبان فارسی آذری است که آذربایجانیان بدان تکلم می کنند ابوالعلاء گفت آنچه شما دونفر باهم صحبت کردید گرچه معنیش را نفهمیدم ولی عین گفتگو و کلمات متبادله شمارا حفظ نموده ام پس صحبت های ما را مرتباً اعاده نمود و من از هوش و حافظه فوق العاده ابوسی تعجب نمودم در صفة الصفا گوید تبارزه (یعنی تبریزیان) شخص زیبایی را که در لباس کهنه به بینند گویند انگور خلوقی است در سبب اندرین یعنی مانند انگور خلوقی است (انگور خلوقی بهترین انگورهای تبریز بوده) در سبب اندرین (یعنی سبب چرك و پاره) ناصر خسرو در سفرنامه خود راجع بتبریز چنین میگوید بیستم صفر سنه ۴۳۸ بتبریز رسیدم پادشاه این ولایت ابو منصور و هسودان بن محمد بود مرا حکایت کردند که در سنه ۴۳۴ شب ۱۷ ربیع الاول پس از نماز خفتن زلزله افتاده بود و ۴۰۰۰۰ آدمی تلف شده بود در تبریز قطران شاعر نزد من آمد دیوان رودکی و منجیک و دقیقی را نزد من خواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید از آنجا بخوی و از آنجا بوان رفتم در بازار آنجا گوشت خوک همچنان گوشت گوسفند می فروختند و زنان و مردان بی تحاشی برد کانهانشسته شراب میخوردند از آنجا بشهر خلاط رفتم در آنجا امیری بود که او را نصرالدوله گفتندی عمرش زیاده از صد سال و فرزندان بسیار داشت که هر یک را ولایتی داده بود در این شهرها بسه زبان فارسی تازی ارمنی سخن گویند باری این زبان آذری تازمان صفوی هنوز چراغش بکلی خاموش نشده بوده است چنانکه در نسب نامه صفوی رباعیاتی که شیخ صفی الدین اردبیلی بزبان آذری گفته این مدعا را تأیید میکند بعلاوه دیوان شعرای قدیم آذربایجان از قبیل قطران خاقانی نظامی مجیر الدین بیلقانی و دیگران که بزبان فارسی شعر سروده

و در دسترس هر کس است دلیلی است واضح که تا ابتدای قرن پنجم هجری زبان ترکی بمنطقه آذربایجان قدم نگذاشته بوده است هم اکنون هم در بعضی قراء آذربایجان نمونه از زبان آذری پارسی معمول و متداول است چنانکه در قریه گلین قیه (از توابع مرند) هنوز هم اهل آن قریه بزبان شکسته بسته آذری که جز خودشان دیگری نمی فهمد صحبت میکنند اینک که با ادله و شواهد مذکور ثابت و مبرهن شد که زبان باستانی اهالی آذربایجان فارسی آذری بوده لازم است بدانیم این ایالت فارسی زبان از چه وقت و تحت تاثیر چه عوامل زبان آذری را بترك گفته و بزبان بیگانه (ترکی) گفتگو کرده اند .

از چه تاریخ زبان ترکی با آذربایجان قدم گذاشته و موجب ترویج آن چه بوده

پس از انقراض دولت ساسانی و خاتمه یافتن فتوحات عرب در زمان خلفای عباسی مجدداً ایرانیان زمام حکومت را بدست آورده و بر مکیان که تاج افشار دولت عباسی و ایرانی الاصل بودند بر قدرت ایرانیان افزودند حتی مراسم و عادات ایران باستان از قبیل جشن نوروز و مهرگان در اغلب ممالک اسلامی معمول شده و دربار خلفای عباسی از هر حیث (جز از حیث دین و زبان) شبیه دربار ساسانیان گردید چنانکه ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه گوید خلافت بنی عباس بتمام معنی يك سلطنت ایرانی و خراسانی است زیرا نفوذ ایرانیان در دربار خلفای عباسی روز افزون است حتی لباس خلفای بنی عباس تقلیدی است از لباس سلاطین ساسانی طرز و اصول مالیات وضع دیوان و دربار خلافت تقلیدی است از ایران قدیم بطوریکه جشن های ایران باستان نیز در دربار خلافت عربی معمول شده است ولی وقتی که نوبت خلافت بمعتصم رسید چون او بواسطه قتل امین و نقل خلافت بمأمون که بوسیله ایرانیان صورت گرفته بود از این قوم ظنین شده بود بخریدن غلامان ترك شروع کرد و از آنها هزاران دسته سپاه تشکیل داد و آنها را قراولان مخصوص خود نمود از این وقت است که نفوذ ترك شروع میگردد تا بجایی که حل و عقد امور بدست این طایفه می افتد و تسلط آنها بجایی میرسد

که خلفا واعزل و نصب میکردند و در تمام ممالک اسلامی مخصوصا امور لشگری را بقبضه اقتدار خود میآوردند و این قدرت روز افزون تا اواخر قرن چهارم در دربار خلافت باقی بود و از همان تاریخ مهاجرت عظیم ایلات ترك بایران شروع میشود این اثیر در ضمن حوادث سال ۴۲۰ مینویسد سلطان محمود غزنوی در این سال بساتراک غز که در صحرای بخارا مقیم و بقتل و غارت میرداختند بیخبر تساختن آورد و رئیس ایشان ارسلان بن سلجوق را اسیر و عده کثیری از آنها را بقتل آورد در این موقع عده کثیری از ترکان بخراسان گریخته از آنجا باصفهان آمدند حاکم آنجا علاءالدوله دیلمی خواست بمکر آنها را نابود کند ترکان خیردار شده از آنجا فرار کرده و در هر جا که میرسیدند قتل و غارت میکردند تا بآذربایجان رسیدند حاکم آنجا و هسودان بن مملان ایشانرا اکرام کرد و خواست شرایشانرا بگرداند ولی موفق نشد قسمتی از آنها از تبریز بمرآغه رفته و مسجد جامع آنجا را آتش زدند این اولین دفعه است که تاریخ از آمدن ترکان بآذربایجان سخن میگوید باز این اثیر در وقایع ۴۲۷ میگوید: ۲۰۰ هزار خانواده ترك از جانب ری بآذربایجان آمده بهم نژادان خود پیوستند دیری نگذشت که سلجوقیان اول خراسان و بعد تمام ایرانرا بتصرف خود درآوردند در ۴۴۶ طغرل بیک آذربایجانرا فتح نمود و سیل ایلات ترك آذربایجانرا احاطه کرد و در جلگه ها و دره های سبز و خرم منزل کردند و باسکنه بومی بتدریج بنای آمیزش و وصلت گذاشتند ولی باهمه این امتزاج بازمیان بومیان زبان آذری معمولی بود و یاقوت حموی که در سنه ۶۱۷ باذریجان آمده مینویسد که زبان اهالی آذربایجان آذری است ولی ترکی نیز بکار میرود دوره تسلط مغول و تیموریان شروع شد سیل خانمانسوز مغول هستی و تمدن ملت ایرانرا برباد داد و آذربایجان مقرر سلاطین و امراء این طایفه خونخوار واقع شد چنانچه هلاکو مرآغه را پایتخت خود قرار داد تدریجا زبان قوم غالب عمومیت پیدا میکند و کم کم زبان آذری رو باقرض میگذارد حوادث بعد یعنی تسلط تیموریان و چوپانیان و ایلکانیان و آق قویونلو و قره قویونلو که همه ترك زبان و هر کدام چندی در آذربایجان فرمانفرمائی کردند بکلی چراغ زبان آذری را خاموش میکنند و مردم آذربایجانرا یکباره ترك زبان میسازد

هر چند سپس از ظهور شاه اسمعیل هرج و مرج خاتمه پیدا میکنند و وحدت سیاسی ایران که مبتنی بر تشیع و حب علی و اولاد علی بود مثل حب وطن در روح افراد دمیده شده کشور ایران را تحت یک سلطنت در میآورد ولی افسوس که آنوقت کار از کار گذشته و تمام آذربایجانیان ترك زبان شده حتی القاب ترکی از قبیل ایشیک آقاسی و ایچ آقاسی در دربار صفوی معمول و رایج میشود بتدریج زبان ترکی خمسه و قزوین بلکه تابشت دروازه تهران را فرامیگیرد از عصر کریم خان ترکی متدرجا عقب نشینی اختیار میکند چنانکه دوباره زبان اهل قزوین که تا آنوقت ترکی بوده بفارسی بدل میشود و روز بروز نفوذ زبان فارسی ترکی را بعقب رانده و احتیاج بتحصیل زبان فارسی را ترك زبانان ایران حس می کنند امید آنکه بسط معارف و علاقه مندی کلیه برادران ایرانی ترك زبان ما بفراتر رفتن زبان فارسی تا نیم قرن دیگر زبان ترکی را که موجب بیگانگی و دست آویز مغرضین شده ریشه کن نماید و تمام افراد این کشور لسان رسمی مملکت و زبان شیرین فردوسی و سعدی را بیاموزند و وحدت ملی ما از راه وحدت زبان تکمیل گردد

اینک چکامه ای که در این موضوع ساخته شده درج میگردد شاید مورد توجه خوانندگان دانشمند و فاضل مجله شریفه ارمغان گردد.

قصیده در همایش آذربایجان

شادزی ای خطه زیبای آذربایجان
 جویبارت پرز گوهر گوه و دشتت لاله زار
 خلیج و کشمیر باج آستان گوی تو
 در نسیم روح بخش لادن و عطر و عبیر
 چشمه سارت جوی از فردوس دارد در کنار
 دشت و هامون تو بهتر از نگارستان چین
 نوجوانانت بسان سرو اندر جویبار
 باد مردان وطنخواه تو نیرو بخش تن
 تاج جهان باشد تو باشی سرفراز اندر جهان
 فرش باغ و راغ تو نیلی پرند و پرنیان
 رونمای منظرت صد چین و صد هندوستان
 در دم جانپرو ر باد بهارت مشک و بان
 کوهسارت کانی از الماس دارد در میان
 خاک عنبر بیز تو خوشتر ز گلزار جنان
 نونهالانت چو غنچه خرم اندر گلستان
 فکر آزادی ستانان تو لذت بخش جان

میهن زردشت پاك، ای خاك با عزوشرف
هر ورق از دفتر تاریخ تو مجد و شرف
ملك ایرانرا هماره بوده ای چشم و چراغ
فخرت این بس کز ادبیان داشتی همچون خطیب
روضه بزم تورا عصار ۳ باشد بذله گوی
شاعرت چون بوالعلاء آن استاد خوش سخن ۵
خفته اندر خاك تو صد چون ظمیر ۷ و اوحدی ۸
صائب ۹ شیرین سخن باشد همامت ۱۰ نغز گوی
گر مورخ خواهی و جوئی تجارب از سلف
میر خطاطان ۱۴ و عباسی ۱۵ و میرك ۱۶ داشتی

شاد زی تاهست گیتی زنده باشی جاودان
فخر ایران شهر بودستی زگاه باستان
ای بتو روشن چراغ دیده پیر و جوان
وز حکیمان همچو بهمنیار ۲ پور مرزبان
گلشن راز تورا محمود ۴ باشد نغمه خوان
عارفت عین القضاة ۶ آن رهبر روشن روان
شاهران نکته سنج و عارفان نکته دان
نیرت ۱۱ تا بنده شمس ۱۲ آفتاب زرفشان
اینست هندوشاه بن سنجر دویب نخب جوان
از هنر مندان چاپك دست آیات زمان

- ۱ - خطیب - مقصود خطیب تبریزی مولف شرح حماسه است که بسال ۵۰۳ وفات یافته
- ۲ - بهمنیار - مقصود بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی ازها گردان برگزیده ابوعلی سینا است که مولف کتاب تحصیل در فلسفه میباشد وفاتش در حدود ۴۵۰ هجری ۳ - عصار - مقصود عصار تبریزی از شعرای عهد ایلککانیان صاحب مثنوی مهر و مشتری است که در قرن هشتم هجری میزیسته
- ۴ - محمود - مقصود شیخ محمود هبستری مولف گلشن راز است که بسال ۷۳۰ وفات یافته
- ۵ - بوالعلاء - مقصود ابولملاک جوی از شعرای قرن ششم هجری استاد خاقانی است که در مقبره الشعرا سرخاب تبریز مدفون است ۶ - عین القضاة مقصود عین القضاة میانجی از عرفای بزرگ قرن پنجم و ششم هجری است که او را ابوالقاسم درگزینی (یکی از وزرای سلاجقه) در مغان بدار آویخت و صاحب تالیفاتی در حکمت و از بیروان غزالی بوده ۷ - ظمیر - مقصود ظمیر فارابی از شعرای معروف قرن ششم هجری مداح اتابکان آذربایجان است که در مقبره الشعرا تبریز مدفون است ۸ - اوحدی - مقصود حکیم اوحدالدین از عرفا و شعرای نامدار قرن ششم هجری صاحب مثنوی جام جم است که در مراغه مدفون است ۹ - صائب - مقصود محمد علی صائب تبریزی از شعرای معروف عصر صفوی است که بسال ۱۰۸۱ وفات یافته و قبرش در اصفهان است ۱۰ - همام - مقصود همام شاعر معروف معاصر سدهی از شعرای معروف آذربایجان است ۱۱ - ایر - مقصود حجت الاسلام تبریزی متخلص بنور است که از علماء و شعرای قرن معاصر بوده ۱۲ - شمس - مقصود شمس الدین محمد تبریزی عارف معروف است که راهنمای مولوی بوده ۱۳ - هندوشاه - مقصود هند و شاه بن سنجر بن عبدالله نخبجوی ترجمان تجارب السلف است که بسال ۷۲۴ هجری کتاب مزبور را ترجمه و تالیف کرده ۱۴ - میر خطاطان - مقصود میر علی تبریزی است که در قرن دهم هجری میزیسته و استاد بزرگ خط استعلیق بوده

با چنین نام و نشان کاندروزمانه مرتراست
 کاروان سالار بودی در طریق پارسی
 مهد شعرپارسی و لفظ تاتار ای شکفت
 جای مرغان خوش الحان چون بسندی زاغ شوم
 همهری با سمدی شیرین سخن کن تا ترا
 از چه با تاتار باشد همسخن آنکس که وی
 دارم امید آنکه از قند زبان پارسی
 یادگار شوم تا تاتار و مغل دور افکنی
 که غزالان را غزل خوانی ز قول رود کی
 هم ز شعر فرخی خوانی تغزلهای نغز
 از نظامی شور شیرین را ز خسرو بشنوی
 از رباعیات خیام و ز نظم مثنوی
 از سنائی و حدیقه کسب نور حق کنی
 خوانی از دیوان حافظ نکته های فلسفی
 همره خاقانی آملی تا مدائن یا بیای
 خوانی از اشعار خسرو آنکه در میدان نظم
 هر ورق از دفتر دیوان ایشان حکمتی است
 وحدت ملی ما وابسته بر این وحدت است

ای دریغا از چه رو کم کرده می راه و نشان
 حیف صد حیف از چه واپس مانده زین کاروان
 موطن زردشت آنکه واژه چنگیز خان؟
 جای شکر از چه ریزی زهر قاتل در دهان
 ره نماید در گلستان گاه و گاه در بوستان
 بود با قطران ۱۷ آذربایکانی همزبان
 کام خود شیرین کنی و روح خود را شادمان
 پاک سازی دامن پاکت زنک این و آن
 که ز فردوسی بشهنامه نیوشی داستان
 هم ز دیوان معزی چامه ها بی مثل و سان
 بر زنی با بال و پر عشق سوی آسمان
 رأیت حکمت فروزی بر فراز کهکشان
 تا شود روح تو آزاد از غم این خاکدان
 آن لسان الغیب خلاق معانی و بیان
 درس عبرت گیری از ویرانه نو شیروان
 گوی معنی را کشیده زیر خم صولجان
 نغز و زیبا و معطر چون بهار بی خزان
 وحدت تاریخ و آئین وحدت فکر و زبان

۱۵ - عباسی - مقصود علی رضای عباسی مامر شاه عباس کبیر است که در خوشنویسی و نقاشی
 و رسامی از نوادر زمان خویش بوده ۱۶ - میرک - مقصود آقامیرک نقاش تبریزی معروف است که
 در عهد صفویه میزیسته و آناوار دوردیف بهترین آثار طریقه ایران بشمار میرود ۱۷ - قطران
 تبریزی - مقصود حکیم قطران شاعر معروف آذربایجان است که در قرن پنجم و در عهد پادشاهی
 ابو منصور و همدان بن مهملان میزیسته و حکیم ناصر خسرو در تبریز او را ملاقات نموده .